

در باره شعار « جدائی دین از دولت »

ناصر پایدار

شعار جدائی دین از دولت شعار بورژوازی اروپا در دوره های معینی از تاریخ بود. شعار زمانی است که بورژوازی به قدرت مسلط سیاسی تبدیل نشده بود، طبقه سرمایه دار یک ماشین دولتی سازمان یافته و از همه لحاظ متکامل نداشت، دولت یک نهاد تکوین یافته متناظر با ملزومات نظم تولیدی، سیاسی، مدنی و همه چیز سرمایه نبود، بورژوازی با طرح این شعار نیازهای واقعی استیلای طبقاتی خود را بر زبان می راند، این طبقه حکومت سازمان یافته، کامل، مستولی و فراگیر سرمایه را می خواست. حضور کلیسا و مذهب در دولت سد مهم سر راه تحقق این هدف بود. مارکس دولت این دوران را « نادولت » می خواند و منظورش این است که این دولت ها به دلیل فقدان سازمان یافتگی به مذهب نیازمند بودند تا از این طریق خود را تکمیل کنند، در آن زمان کلیسا و مذهب نه فقط سرمایه و مدنیت و حکومت و کل رابطه اجتماعی سرمایه را نمایندگی نمی کردند که در تعارض با آن بودند و بورژوازی به شعار جدائی دین از حکومت واقعا محتاج بود. شعاری که طبقه کارگر آن روز هم با توجه به سطح توان، کارائی، آگاهی و ظرفیت اعمال قدرتش از آن استقبال می کرد و صدا البته که بسان همه « مشترکات » صوری دیگر مهر مطالبات و انتظارات و قدرت موجود خود را بر آن می کوبید. بورژوازی اروپا و امریکای شمالی با عبور از این شرائط و تبدیل شدن به قدرت مسلط اقتصادی و سیاسی، نه فقط این شعار را کنار گذاشت که دین، کلیسا، توهم باقی های دینی و قدرت اربابان کلیسا را به صورت سلاحی بسیار کارساز در کنار همه سلاح های دیگر خود، علیه جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر به کار گرفت. در کمون پاریس، هنگامی که کموناردها فرمان انحلال کلیساها و در هم کوبیدن ابزار دینی اختناق و سرکوب طبقه کارگر را صادر کردند، این بورژوازی فرانسه بود که با تمامی سببیت به حمایت از کلیسا و قدرت کشیشان برخاست. زمان گذشت، مذهب بر حسب نیاز و متناسب با شرائط و مقتضیات مبارزه طبقاتی، عصای قهر و قدرت سرمایه شد و روز به روز هم بیشتر شد. بورژوازی مسلط در قدرت سیاسی شعار « جدائی دین از دولت » را بسان خاطره ای تلخ از دوران فرودستی به بایگانی تاریخ سپرد و در دوره های بعد، به ویژه پس از میدان داری گسترده رفرمیسم راست سندیکالیستی و پسرقت موج پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر اروپا، عموماً، جنبش های گسترده خلقی اقمار اردوگاه یا مائوئیستی و در هر حال آویزان به کمونیسم بورژوائی بودند که آن را برداشتند. جریانات اخیر در طول قرن بیستم از این شعار استفاده کردند و در کنار همه اهداف، رؤیایا و انتظارات خود و به طور مثال « استقرار صنعت مستقل ملی »!! « رشد آزاد سرمایه داری »!! « قطع وابستگی به امپریالیسم »!! « دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان »!! و ده ها انگاره پردازی توهم بار دیگر با توده های کارگر نیز در میان نهادند. چپ ترین طیف این جنبش ها همان گونه که از رؤیایا و از همه چیزشان پیداست به هر حال به رغم هیاهوهای سرکش چپ نمایانه!! هیچ ضدیتی با اساس سرمایه داری نداشتند. استقرار نوع خاصی از برنامه ریزی نظم تولیدی، سیاسی و مدنی سرمایه را می خواستند و البته همین متاع بنجل و دروغین ضد کارگری را در زیر پرچمی دروغین با اسم و رسم و نشان پرولتاریای سوسیالیست حمل می نمودند!! ایده جدائی دین از حکومت یا تحقق آزادی ها و حقوق انسانی برای این جنبش ها و برای الگوهای دولتی ایدال آن ها، یا همان سرمایه داری دولتی آراسته با بیرق « سوسیالیسم »!! فقط شعار بافی و ساز و کار تولید توهم بود. این جنبش ها خود به اندازه کافی در مذهب غرق بودند، با کلیسا نرد عشق می باختند و با ارتجاع هار پان اسلامیستی برای گرمی بازار « امپریالیسم » ستیزی ناسیونالیستی بیعت می کردند. سرمایه در این عصر، در هیچ کجای جهان نمی توانست ضد مذهب باشد، از این که بگذریم، در بخشی از دنیا، در جوامع حوزه سرکشی و عروج

جنبش‌های بالا، هیچ دولت سرمایه‌داری و هیچ شکلی از برنامه‌ریزی نظم‌تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه‌نمی‌توانست چوبدست دیکتاتوری‌ها و عریان، توسل به تمامی زرادخانه‌های قهر قرون وسطائی، زن ستیزی و مذهب سالاری را کنار بگذارد، سرمایه در این کشورها فاقد هر نوع ظرفیت لازم برای تحمل هر میزان آزادی و حقوق اجتماعی انسان‌ها بود، ارزش افزائی و خودگستری و بقای آن، به هولناک‌ترین شکل سلاخی معیشت کارگران، به نازل‌ترین سطح ممکن بهای نیروی کار، به قتل عام بی‌عنان هر نوع امکان رفاهی توده‌های کارگر اتکاء داشت و دارد. در چنین وضعی سخن از تحمل آزادی‌ها، رفاه و حداقل حقوق انسانی یا جدائی دین و دولت و مانند این‌ها توسط سرمایه، نه فقط دروغ که فاجعه دروغ‌بافی است.

در مورد اینکه چرا شعار جدائی دین از دولت شعار جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نیست چند سطر پائین‌تر بحث می‌کنم اما پیش از آن باید بر آنچه در تاریخ روی داده است اندکی درنگ کنیم. دولت نه فقط در شرائط روز که دیری است در سراسر جهان فقط دولت سرمایه‌داری است. دولتی که کل تار و پود هستی خود را از ملزومات استقرار نظم‌تولیدی، سیاسی، مدنی، اجتماعی و همه چیز سرمایه‌اتخاذ و استنتاج می‌کند. این دولت برای ایفای نقش خود به مثابه نهاد نظم سرمایه در همه عرصه‌های اجتماعی مذکور، از همه چیز، از هر نوع سببیتی، از هر وسیله حمام خون، هر نوع بربریت، هر سلاح کشتار جمعی و هر آنچه که به عقل‌خطور می‌کند یا نمی‌کند و در آینده خطور خواهد کرد به اندازه کافی، تا هر کجا، به هر گونه که بتواند سود می‌جوید. مذهب، ناسیونالیسم، فاشیسم، راسیسم، نازیسم، دموکراسی، سوسیال دموکراسی، امپریالیسم ستیزی خلقی، اشکالی از سوسیالیسم و کمونیسم، دیکتاتوری عریان، استبداد دینی، همه و همه ابزار، راهکارها و سلاح‌های حاضر و آماده سرمایه برای دفاع از موجودیت خود و دفع و رفع خطر جنبش کارگری هستند. نظام سرمایه‌داری با توجه به شرائط خاص، با توجه به کم و کیف آرایش قوای طبقاتی و چشم‌انداز اعمال قدرت جنبش کارگری، با رجوع به حصه سرمایه اجتماعی هر کشور در کل اضافه ارزش تولیدی توده‌های کارگر دنیا و ظرفیت موجود سرمایه در پاسخ به فشار انتظارات و مبارزات کارگران، یکی از این سلاح‌ها را از نیام بر می‌کشد تا از سرمایه دفاع کند و جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر را قلع و قمع نماید. مذهب در اینجا جزء ارگانیک سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی است. درست به همان گونه که ناسیونالیسم و فاشیسم و راسیسم و نازیسم و دموکراسی و سوسیال دموکراسی و سایر اشکال برنامه‌ریزی نظم سیاسی یا اجتماعی سرمایه همه و همه اجزاء ارگانیک رابطه اجتماعی سرمایه هستند. جمهوری اسلامی خروج شورشی اسلام بر نظام سرمایه‌داری مدرن و متمدن!! و نهاد اسلامی کردن شیوه تولید سرمایه‌داری نیست!! دولت روز سرمایه در گوشه‌ای از جهنم بردگی مزدی است که اسلام را سلاح بسیار کارآمد اعمال حاکمیت و حمام خون هر ندای مخالف می‌بیند. رژیم شاه به جای دین اسلام، از معجون متناقضی در شکل ناسیونالیسم‌ها ایرانی، عظم رمیم میتراپرستی دینی، دیکتاتوری‌ها بوروکراتیک، مدرنیته کاریکاتوری، سلطنت اهورائی و روایت دیگری از همین اسلام و تشیع موجود به اندازه کافی استفاده می‌نمود. سرمایه دهه‌های متوالی در نیمی از جهان با سلاح کمونیسم بر کارگران حکومت کرده است. همین حالا هم دولت سرمایه‌داری چین در گنبدترین بخش جهنم سرمایه‌داری عین همین کار را با کارگران می‌کند. مشکل کارگران دنیا نه دولت دینی بلکه نفس وجود دولت بالای سر جامعه است. برای اینکه دین از دولت جدا شود، برای اینکه دولت دینی محو گردد، باید حتماً وجود دولت را نابود کرد و باید حتماً علیه موجودیت دولت جنگید. این کار را باید بر بستر کارزار ضد کار مزدی کاوید. باید مبارزه علیه دولت را جزء لاینفک از مبارزه علیه سرمایه‌داری ساخت. باید در سنگر جنگ علیه سرمایه به طور مستمر علیه دولت سرمایه‌پورش برد. نمی‌توان به بورژوازی گفت که خرید و فروش نیروی کار آری، سرمایه آری، کار مزدی آری، استثمار نیروی کار آری، انفصال کامل کارگر از کار آری،

سلطه خداگونه سرمایه بر هست و نیست انسان آری، همه این ها آری اما « به شرطها و شروطها» و جدائی دین از دولت نیز « من شروطها»!! آزادی سیاسی و حقوق مدنی نیز « من شروطها»!! شکی نیست که می توان اینسان گفت و این شعارها را با صدای هر چه بلندتر هم فریاد کرد اما این کار اپوزیسیون های بورژوازی، است نه کار جنبش کارگری، یا حداقل کار جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر نیست.

سرمایه یا رابطه تولید اضافه ارزش، خود هولناک ترین برهوت خداسازی و دین پردازی است. سرمایه خود، خدای کل خدایگان ها، فائقه ترین قدرت مسلط بر کل هستی انسان های عصر است، مظهر تمامیت انفصال انسان از هستی آزاد انسانی و بانی و باعث دهشتبارترین اشکال سقوط انسان از هر نوع آزادی و توان و اعمال قدرت آگاه و خلاق و آزاد انسانی خویش است. هیچ شکل بتواری از بتواری سرمایه موحش تر، دژخیم تر، جبارتر، قاهرتر، مسخ کننده تر و متحجرسازتر نیست. سرمایه در بند بند پروسه بازتولیدش، کل بازگونه پردازی ها، مسخ سازی ها، خرافه آفرینی ها، ساقط نمودن انسان ها از هستی انسانی خویش و کل قتل عام آزادی و حقوق و عزت و شرف و اعتبار و موجودیت انسانی آدم ها را لباس شریعت تن می کند و این شریعت و دیانت و اعتقاد و بت پرستی را با توسل به کل زرادخانه های نظامی جریان فکر و ذهن و تار و پود شعور افراد می سازد. سکولاریسم سرمایه داری تا جائی که مطلوب و جار دل و همنشین و همراه و عصای قدرت اوست، خود شکلی از شریعت سرمایه است. سرمایه چنین می کند و چگونه می توان از سرمایه خواست تا دولت خود را از آرایش های دینی بیالاید، منزه سازد و هر نوع دینی را راهی خانه ها گرداند؟! اما مسأله به اینجا ختم نمی شود. فرض کنیم که قرار است سرمایه به این خواست تن دهد. اولین سؤال اساسی این است که در چه شرائطی و در دل کدام موقعیت به قبول چنین مطالبه ای گردن خواهد نهاد؟ آیا با احساس هراس از مانیفست جدائی دین و دولت یا مشاهده بیرق اعتراض جنبش های سکولاریستی است که بار و بنه عقب نشینی می بندد و تسلیم نامه امضاء می کند؟! یا بالعکس، فقط خطر جدی، حتمی و بالفعل انسداد کامل مجاری تولید اضافه ارزش، خطر فشار بسیار سهمگین و نیرومند پنجه های قدرت پیکار ضد کار مزدی توده های کارگر بر جریان حیات سرمایه، خطر از کارافتادگی کامل دستگاه تنفس سرمایه توسط جنبش آگاه بردگان مزدی است که او را به این کار و به قبول این کیفرخواست مجبور می گرداند؟ پاسخ مثبت به بخش نخست سؤال عوامفریبی رفرمیستی است. مثل روز روشن است که هر گام عقب نشینی بورژوازی کلا و از جمله عقب نشینی از به کارگیری سلاح دین، اگر بناست متضمن بهبودی در وضعیت زندگی و موقعیت پیکار توده های کارگر باشد، نیازمند اعمال قدرت تعیین کننده و سرنوشت ساز جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و در همین جاست که پرسش دومی به میان می آید. این که اگر هر میزان فاصله گیری سرمایه از سلاح دین و ظرف ابراز حیات دینی، در گرو صف آرائی ضد کار مزدی نیرومند جنبش کارگری است، اگر فقط زمینگیر شدن و افول قدرت سرمایه در زیر آتش قهر تعیین کننده ضد سرمایه داری طبقه کارگر است که او را به کنار گذاشتن سلاح دین و قوانین و احکام و شرارت ها و توحش های دینی مجبور می کند چرا باید ما این جنگ رویاروی میان سرمایه و جنبش سرمایه ستیز بردگان مزدی، جنگ جاری کارگران علیه سرمایه و برای نابودی نظام سرمایه داری را لباس جنگ « جدائی دین از دولت»، تن کنیم!! و در بازار تجارت سیاسی به جنبش سکولاریستی این یا آن رویکرد بورژوائی بفروشیم!!

شاید عده ای بگویند و یا حتماً می گویند که مراد از طرح این شعار اصلاً جایگزینی دولت دینی سرمایه با نوع لائیک دولت نیست، مراد نه استمرار حکومت سرمایه که استقرار « دولت کارگری» است و این دولت است که باید جدائی دین و دولت را محقق سازد!! با افکار برتافته از رابطه سرمایه و تبخیر شده از مناسبات کار مزدوری هر نوع رطب و یابسی را می توان بر هم بافت، اما تناقض گوئی حدی و توهم بافی هم بردی دارد. معنای حرف این جماعت آن است که

طبقه کارگر از « دولت » آتی خود می خواهد تا لطف کند و یک دولت شیعی، سنی، کاتولیک، پروتستان، ارتدکس، ارمنی، کنفوسیوسی، برهمنی، زردشتی، بودائی، یهودی، بابی و مانند این ها نباشد!!! شاید هم عده ای پا پیش بگذارند و مدعی شوند که می خواهند « دولت کارگری » آتی آن ها شکل و شمایل ایدئولوژیک پیدا نکند. راستش این حرف ها با هر فرمولبندی و در هر نوع بسته بندی که ابراز گردد نه فقط دنیای تناقض بافی است که بسیار هول آفرین و موحش هم می باشد. این تئوری بافی ها قبل از هر چیز بانگ می زند که این افراد یا محافل، چه روایت وحشتناکی از چیزی به نام « دولت کارگری » دارند. دولتی که به هر چه شباهت داشته باشد به سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد طبقه کارگر برای برنامه ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی هیچ شباهتی ندارد، سهل است، کاملاً ضد آن است، اصلاً نهاد حضور آزاد، مستقل، خلاق، آگاه، برابر و ضد کار مزدی توده های کارگر نمی باشد. بالعکس بختکی مخوف در بالای سر طبقه کارگر است که کارگران باید زیر فشار رعب و وحشت و دهشتی که از فونکسیون ها، سیاست، قوانین، احکام و کل عملکردهایش دارند، مدام از پائین و بسان بردگان مزدی فرودست فاقد قدرت اما معترض با آن بگو مگو کنند. دولتی که در تمامی تار و پود موجودیت خود، همان دولت کریه سرمایه است و این محافل و جماعت اصرار دارند آن را « دولت کارگری » و لابد « دولت کارگری دوران گذار » نامگذاری کنند. این دولت کارگری ارزانی خود این افراد و احزاب و سکت هایشان باد. « دولت کارگری » برای رویکرد ضد کار مزدی سازمان دخالت مستقیم و آگاه و آزاد و برابر آحاد طبقه کارگر در کل مسائل مربوط به برنامه ریزی کار و تولید، چه تولید شدن و چه تولید نشدن، تعریف کار، توزیع محصول کار، تمامی تصمیم گیری ها در کلیه حوزه های زندگی اجتماعی و همه امور رفاهی و قرارها و میانی و قراردادهای زیست همگانی و اشتراکی انسان هاست. این دولت محصول مستقیم و ادامه ارگانیک جنبش ضد کار مزدی توده های کارگر است، جنبشی که در طول سال های حاکمیت سرمایه داری در کل عرصه های زیست اجتماعی علیه سرمایه و علیه همه مظاهر حیات سرمایه داری، از جمله علیه هر نوع دیکتاتوری و خفقان و سلب حقوق انسانی سرمایه و علیه هر نوع مذهب و دین و خرافه پردازی و آئین سازی و مکتب بافی سرمایه پیکار کرده است. مثل روز روشن است که چنین ساختار قدرت شورائی و سراسری کارگری بر متن فرایند کفن و دفن نظام بردگی مزدی همه چیز این نظام و از جمله تمامی ابزار اختناق، سرکوب و خرافه بافی دینی آن را ساقط می سازد. کاری که در کمون پاریس با همه موقعیت ضعیف و فرسوده و بی ثبات کموناردها شاهد تابش بسیار پردرخشش جلوه های آن بودیم. کموناردها در همان لحظات نخستین کسب قدرت حکم به انحلال کامل کلیساها و مصادره همه اموال این مراکز قدرت یا پشتیبانی قدرت سرمایه دادند. آیا به راستی هیچ چیز مسخره تر و متناقض تر و هذیان گونه تر از این می توان سراغ گرفت که چنان سازمان سراسری شورائی ضد کار مزدی مرکز دخالت سراسری آگاه و نافذ و آزاد و برابر آحاد کارگران را دولتی فکر کنیم که باید تعهد بسپارد تا به شعار جدائی دین از دولت متعهد باشد!! به طور قطع هیچ عقل سلیم انسانی خود را اسیر این تناقض گویی ها نمی کند و درست به همین دلیل شعار جدائی دین از دولت، سوای مطالبه جایگزینی دولت دینی سرمایه، با دولت لائیک سرمایه داری هیچ معنی و محتوا و انتظار دیگری نمی تواند داشته باشد.

گفتگوی جدائی دین از دولت معنای صریحی دارد. اینکه بودن دولت آری، بودن دین نیز آری، اما این دو باید از هم منفک باشند. تردیدی نیست که طیف وسیع مطرح کنندگان این شعار هر کدام تحلیل و روایت خاص خود را از محتوا یا مفاد آن دارند اما در مورد موضوعیت یا درستی و نادرستی چنین شعاری، برای جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر جای بحث بسیار است. ما خواهان برچیده شدن هر نوع دولت هستیم. شرط نخست پیروزی جنبش کارگری بر قدرت سیاسی سرمایه را پایان دادن به وجود هر نوع دولت بالای سر توده های کارگر و جامعه می بینیم. از جایگزینی بلاواسطه دولت سرمایه داری توسط سازمان شورائی سراسری آحاد کارگران برای برنامه ریزی سوسیالیستی کار و تولید سخن

می رانیم، ما خود را متعلق به رویکردی طبقاتی و کارگری می دانیم که در طرح مطالبات روز توده های کارگر، سازمانیابی جنبش کارگری، رژیم ستیزی این جنبش، نوع نگاه به فرایند آگاهی طبقاتی کارگران و در تمامی فراز و فرود و پیچ و خم مبارزه طبقه اش ضد سرمایه داری است. از درون این جنبش و در همه سنگربندی هایش با قدرت سیاسی بورژوازی سر جنگ دارد، همه جا و در هر حلقه ای از این شبکه سراسری پیکار، دقیقاً از سنگر ضد کار مزدی، با سلاح ضد کار مزدی، با راهبرد و راهکار ضد کار مزدی و با قدرت اتحاد و تشکل ضد کار مزدی، علیه سرمایه، علیه همه تبعات هستی سرمایه و از جمله علیه دولت سرمایه داری می جنگد. همه جا و در تمامی این میدان ها و خاکریزها و آوردگاه ها، تلاش می کند تا قانون و حقوق و قرارداد و مدنیت و سیاست و فرهنگ و اخلاق و مذهب سرمایه را آماج ستیز ضد سرمایه داری قرار دهد. این جنبش و این رویکرد با این اوصاف نمی تواند خواستار جایگزینی نوعی از دولت سرمایه با نوعی دیگر و از جمله دولت دینی سرمایه داری با دولتی لائیک باشد!!

شاید گفته شود که جنبش ضد کار مزدی همه مطالبات خود را در عین حال که ضد سرمایه داری هستند، اما در شرایط استیلای سرمایه داری مطرح می کند، تمامی آن ها را موضوع روز مبارزه توده های کارگر می داند و تحقق آن ها را دستور کار روز جنبش کارگری می سازد. اگر این کار درست است و اگر می توان در شرایط استقرار و حاکمیت بردگی مزدی دنبال تحقق مطالبات ضد سرمایه داری بود پس چرا جایگزینی دولت دینی با لائیک را هم یکی از این مطالبات ندانیم و چرا برای حصول این خواست مبارزه نکنیم؟! چرا باید در قعر تسلط سبعانه سرمایه داری از امکان دستیابی به آزادی های سیاسی، حقوق اجتماعی و رفاهی، رفع نابرابری های جنسی، ممنوعیت هر نوع دخالت دولت در امور شخصی زندگی انسان ها، الغاء کار کودک، رفع آلودگی محیط زیست، پایان دادن به هر نوع بی حقوقی «قومی» و «ملی» و نژادی و نوع این ها حرف زد، اما شعار جدائی دین از دولت، حکم دیگری می یابد و در زمره مطالبات پایه ای روز طبقه کارگر قرار نمی گیرد؟ چرا اولی ها همگی ضد سرمایه داری هستند اما دومی نیست، چرا مبارزه برای تحقق خواسته های نخست حلقه های پیوسته ستیز علیه سرمایه اند اما پیکار برای جدائی دین از دولت فاقد بار ضد کار مزدی است؟ پاسخ این سؤال یا سؤالات بسیار روشن است. ما با نظام سرمایه داری کلاً و از جمله با هر دولت سرمایه داری در حال جدال و مبارزه هستیم، برای ما وجود این نظام و کل برنامه ریزی نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، دولت و همه چیزش فاجعه استثمار، سیه روزی، بی حقوقی، توحش، توهین، تحقیر و نفی هستی انسانی است. رابطه طبقه ما با این نظام رابطه درخواست کردن و انتظار اجابت یا تحقق انتظارات نیست. بالعکس رابطه دو طبقه متخاصم در دو سوی یک جنگ واقعی طبقاتی است. طبقه ای که کل کار، محصول کار، همه آزادی ها، حقوق، ظرفیت رشد، قدرت اثرگذاری اجتماعی و کل هستی انسانی وی به طور کامل اشغال شده و آماج وحشیانه ترین تهاجمات قرار گرفته است و طبقه ای که کل این اشغال و تهاجم و تعرض را برنامه ریزی می کند و اعمال می نماید. طبقه نخست فروشنده نیروی کار است و هر چه می کشد عوارض اجبار او به فروشنده نیروی کار است و طبقه دوم صاحب سرمایه است و همه اقتدار و تسلط و توحش و حاکمیت خود را از وجود سرمایه و از درون رابطه اجتماعی سرمایه احرار می کند. میان این دو طبقه سوای جنگ هیچ رابطه دیگری مجاز نیست و هر مراد، مناقشه، آتش بس یا معاهده ای تا آنجا که به طبقه کارگر بر می گردد، می بایست در چهارچوب معماری دقیق تر استحکامات جنگی، تقویت سازو برگ و بنیه جنگی، هموارساز راه پیروزی ها و تضمین کننده خسارات کمتر شکست ها باشد. در جنگ قرار نیست یکی از دو قطب و دو قدرت متخاصم، ردیف کننده خواهش ها، مطالبات، توقعات و انتظارات خویش و دیگری اجابت کننده و پاسخگوی این چشمداشت ها گردد. چنین تبیینی از رابطه توده های کارگر و نظام بردگی مزدی فقط تبیین آشنای رفرمیست های راست و چپ و صغه نشینان سندیکاها و احزاب است. مطالبات جنبش کارگری می تواند با نگاه های

مختلف و بر اساس رویکردهای کاملاً متفاوت و متضاد ورنانداز شود و مورد کالبدشکافی قرار گیرد. برای رفرمیسم حتی بسیاری از رفرمیست های چپ، آنارشویست ها، آنارکوسندیکیالیست ها، این ها مجموعه ای از حقوق اجتماعی توده های کارگر است که صاحبان سرمایه باید پرداخت آن ها را به دوش گیرند. این تلقی از مطالبات طبقه کارگر، رونوشت مصدق همان باورها و افکاری است که رابطه سرمایه القاء می کند. اینکه گویا کارگران به مثابه شهروندان نظام سرمایه داری حق و حقوقی دارند، می توانند از پاره ای امکانات رفاهی و اجتماعی برخوردار باشند! قدرت سیاسی حاکم نماینده منافع همگان است و باید پاسخگوی خواست های تمامی شهروندان از جمله کارگران باشد، اینکه گویا طرح این مطالبات حق است و سرمایه داران و دولت سرمایه داری هم باید بر پایه رعایت مصالح کل جامعه، برای تحقق آن ها چاره اندیشند، تدبیر کنند و به سیاست گذاری پردازند. رویکرد ضد کار مزدی موضوع را از همه لحاظ بالعکس می بیند و از منظر عمیقاً متضادی به آن نظر می اندازد. مطالبات توده های کارگر در هیچ حوزه و زمینه و سطح و شرائطی مطلقاً از سنخ حقوق شهروندی نیستند، کارگران شهروند جامعه سرمایه داری نمی باشند. جامعه موجود به هیچ وجه جامعه آنان نیست، قانون و قرار و ساختار و نظم و حقوق و مدنیت این جامعه نه فقط پاسخگوی هیچ سطح از نیازهای واقعی انسانی و اجتماعی آن ها نیست که کاملاً بالعکس در جهت امحاء هر چه سهمگین تر این نیازها، به نفع سرمایه، کارافزار افزایش سود سرمایه، ساز و برگ تعمیق هر چه هولناک تر فشار استثمار کارگران و راهکار خودکستری و توسعه انباشت هر چه بی مهارتر سرمایه است. اینکه این یا آن کارگر یا عده ای از کارگران مسأله را این گونه می بیند و می اندیشند یا بالعکس خلاف آن می پندارند در اساس ماجرا هیچ تغییری پدید نمی آورد. توده های کارگر ممکن است زیر فشار توهم و ناآگاهی و مهمیز کشنده القانات بی امان و سرکش و متراکم سرمایه همه چیز را معکوس ببینند، با چشم بورژوازی نگاه کنند و با عقل نظام بردگی مزدی تعقل بنمایند اما این نگاه کردن ها و تعقل های باژگونه و توهم بار آن ها را شهروندان جامعه موجود نمی کند و هستی اجتماعی آن ها را با نظام بردگی مزدی همجنس و همگون نمی سازد. این هستی، مستقل از آگاه یا ناآگاه، در هر حال با هستی سرمایه در تعارض و تضاد قرار دارد و رابطه میان آن ها، نه از جنس همزیستی مسالمت آمیز که از سنخ جنگ و ستیز و رفع و دفع همدیگر است. قرار دادن مطالبات کارگران در چهارچوب حقوق مدنی و اجتماعی و شهروندی کاری است که رفرمیسم راست اتحادیه ای می کند و این بدون هیچ اگر و اما همان چیزی است که سرمایه می خواهد و اعمال می کند. اگر قرار است کارگر نه با مغز بورژوازی بلکه با چشم عقل خود به مثابه انسان فروشنده نیروی کار به موقعیت خود بنگرد، در آن صورت هر نوع و هر سطح مطالبات وی از افزایش بهای نیروی کار گرفته تا آزادی های سیاسی و حقوق اجتماعی و امکانات رفاهی، تبعیض ستیزی و هر آنچه در زمینه زندگی بهتر و آزادتر برای خود و برای همه انسان ها می خواهد باید سنگ و سیمان و آهن و مصالح و ملاط و ابزار معماری سنگر پیکار ضد کار مزدی او باشد. جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر جنبشی است که مطالبات جاری خود را این گونه دنبال می کند. این جنبش هنگامی که از دکتر و دارو و بهداشت رایگان یا در واقع خارج از مدار داد و ستد پولی سخن می راند دست به دامن صاحبان سرمایه و دولت آن ها نمی شود تا از سر کرامت انسانی به این حقوق شهروندی عنایت نشان دهند و سیاست تحقق آن را پیش گیرند. کاملاً بالعکس آن را کیفرخواستی علیه سرمایه تلقی می کند. کیفرخواست طبقه ای که با کار خویش کل سرمایه و هستی نیست امکانات اجتماعی و رفاهی موجود را تولید کرده است، هر چه دکتر و دارو و بهداشت و درمان و بیمارستان و مؤسسات پزشکی و تحقیقی و اکتشاف و اختراع و دانش پزشکی است، جزء بسیار ناپیدائی از دنیای کار و تولید اوست. همه این ها از وی سلب گردیده است و او به موجب این کیفرخواست اعلام می دارد که برای بازپس گیری این جزء ناپیدا با همه توان پیکار خود به جنگ بورژوازی خواهد رفت. جنبش ضد کار مزدی به رابطه خود با سرمایه و محتوای

مبارزات جاری خود در تمامی عرصه های حیات اجتماعی و انسانی این نوع نظر می اندازد. وقتی که افزایش دستمزد، مسکن و آموزش و مهد کودک یا مراقبت از سالمندان و هر پدیده رفاهی دیگر و همه آن ها بدون هیچ داد و ستد پولی را به میان می کشد همه را حلقه های پیوسته یک کیفرخواست پرشور طبقاتی و تاریخی تلقی می کند، با طرح آن ها جنگ علیه سرمایه را اعلام می دارد و راه اجرای این کیفرخواست را اعمال قدرت متحد طبقاتی می داند. حول هر کدام اینها، دنیائی آناتومی و تحلیل و تبیین طبقاتی به راه می اندازد، این کالبدشکافی ها و توضیحات را تار و پود هستی آگاه کارگران می سازد و این آگاهی را سلاح کارزارهای هر چه مؤثرتر جنبش کارگری برای نابودی نهائی سرمایه داری می گرداند. رویکرد ضد کار مزدی همین تلقی از مبارزه و مطالبات را به تمامی حوزه های زندگی اجتماعی از جمله آزادی های سیاسی، جدال علیه تبعیضات جنسی، حقوق کودکان و ستیز با قدرت دولتی و مانند این ها تسری می بخشد. در این میدان ها نیز کارگران از بورژوازی یا دولت سرمایه مطالبه آزادی سیاسی و رفع نابرابری جنسی یا تضمین حقوق کودکان نمی کنند. این سرمایه است که اشکال مختلف آزادی های انسانی را کشتار کرده است، نفس فروشنده نیروی کار بودن متضمن سقوط از ابتدائی ترین آزادی ها و حقوق انسانی است. رابطه خرید و فروش نیروی کار منشاء، مولد، موجد و بانی و پاسدار تمامی بی حقوقی ها، ستمکشی ها و سببیت های ضد انسانی است. سرمایه با موجودیت خود هر آزادی و حقی را از کارگر سلب کرده است و کل نا حق ها و ستم ها را علیه او اعمال نموده است. مبارزه کارگر برای آزادی سیاسی و هر نوع حقوق اجتماعی باز هم کیفرخواستی علیه تجاوزگری، تهاجم و تجاوز سرمایه به حریم حیات انسانی اوست. تحمیل این جنایات توسط سرمایه بر کارگر جبر هستی سرمایه و جزء لاینجزائی از جنگ او برای بقای این هستی است و درست بر همین اساس مبارزه کارگر برای آزادی و حقوق اجتماعی و رفع هر ستم کشی نیز نمی تواند مطالبه حقوق مدنی از نظام بردگی مزدی باشد. استیفای این آزادی ها و رفع این ستم ها جزء پیوسته ای از همان کیفرخواست طبقاتی است که دایره شمول آن کل عینیت موجود را در بر می گیرد و در تمامی قلمروهای حیات اجتماعی توده های کارگر باید علیه سرمایه صادر گردد و محور واقعی پیکار قرار گیرد. در یک کلام جنبش طبقه کارگر هر گاه که با سر آگاه طبقاتی به جهان نظر اندازد، هر گاه که سرمایه و مناسبات سرمایه داری را خوب بشناسد بسیار خوب می داند که تحقق آزادی های سیاسی، رفاه و حقوق اجتماعی، نه از طریق جایگزینی دیکتاتوری هار سرمایه با دموکراسی سرمایه داری که فقط و فقط در فرایند پیکار سازمان یافته ضد سرمایه و برای محو موجودیت بردگی مزدی قابل حصول است. جنبش ضد کار مزدی بسیار خوب آگاه است که هر میزان دستیابی کارگران به این یا آن شکل آزادی، به این یا آن حق اجتماعی صرفاً تابعی از وسعت و شدت و قدرت پیکار آنان علیه سرمایه است.

در اینجا نیز عده ای بخواهند آشفت که توده های کارگر چنین نمی کنند. آنان اصلاً از مبارزه ضد سرمایه داری عزیمت نمی کنند تا به طرح خواسته های خود پردازند، بلکه بالعکس، زیر فشار احتیاجات معیشتی است که به مبارزه با سرمایه داران روی می کنند. سخن این عده ظاهری آراسته دارد، زیرا که **کاریکاتوری** از یک بحث درست است، اما مهم این است که به دلیل همان کاریکاتور بودن و غیرواقعی بودنش نه فقط از بیخ و بن گمراه کننده و دروغ است که بسیار «کاتولیک تر از پاپ» به دفاع از شالوده هستی سرمایه و اساس توهم آفرینی، بازگونه پردازی و مسخ سازی ماهوی نظام سرمایه داری می پردازد. هسته اصلی سخن درستی که رفرمیسم چپ آن را تحریف و به کاریکاتور مبدل ساخته، این است که توده های کارگر از سر ستیز با سرمایه به سراغ خواسته های رفاهی و معیشتی و آزادی های سیاسی خویش نمی روند. روند واقعی ماجرا معکوس است یعنی از اولی به دومی عروج می کنند. این حرف کاملاً درستی است اما آنچه رفرمیست ها می گویند نه این سخن درست که مسخ و بازگونه سازی و تحریف عمیقاً سرمایه پسند

آن است. آنان بر این واقعیت و این نکته حیاتی پرده می اندازند که اساس عدم عزیمت کارگران از ضدیت با سرمایه دقیقاً محصول خرافه بافی ها، گمراه آفرینی ها و کژراهه سازی های سرمایه است. این رابطه خرید و فروش نیروی کار است که در لحظه لحظه بازتولید خود دنیائی از وارونه پردازی و جهل و خودبیگانه سازی را تولید می کند و خورد و خوراک فکر و ذهن و زندگی توده های کارگر می سازد. این سرمایه است که از زمین و آسمان و از ورای تمامی ساز و کارها و با قدرت همه زرادخانه هایش به کارگر القاء می کند که گویا نه نیروی کار بلکه کار خود را فروخته است!!! سرمایه است که به کارگر می گوید عینیت موجود عینیتی انسانی است!!! و قوانین، حقوق، سیاست، مدنیت، نظم، فرهنگ، ادبیات، هنر، دانش و همه چیزش مبتنی بر منافع جمعی شهروندان است!!! سرمایه است که دولت خود را دولت همه طبقات جار می زند، بر واقعیت استثمار توحش بار کارگر و کل فرودستی هولناک و فاجعه بار توده های کارگر پرده می کشد، مغز و ذهن و فکر و شعور کارگران را با مصالح و ملاط مورد نیاز بازتولید رابطه تولید اضافه ارزش معماری می کند، انفصال بی مهار کارگر از خود، از کار و محصول کار خویش را امر مقدر طبیعت و تاریخ قلمداد می کند و اسارت وی در چنگال قهر و قدرت خدائی کار مرده خود را قانون ذاتی هستی اعلام می دارد. کارگر در عمق باتلاق ملامال از جهل و باژگونه پردازی و خرافه ای که سرمایه برایش حفاری و بر او مستولی ساخته است در طرح خواسته های خود از ستیز با سرمایه حرکت نمی کند و رفرمیست ها همین جنایت سرمایه را صحنه می گذارند و با تمامی قوا به دفاع از آن بر می خیزند. از همه سو فریاد می کشند که کارگر در طرح انتظارات و خواسته های خود از سرمایه و نقد سرمایه داری و جنگ علیه سرمایه آغاز نمی کند و بنا بر این هر نوع تلاش برای سوق دادن جنبش کارگری به سمت طرح مطالبات روزمره اش در قالب یک منشور ضد کار مزدی هم کاری نادرست و اتوپیک و آنارشستی است!! در مورد اینکه چرا رفرمیست ها چنین می کنند من در جاهای دیگر به تفصیل توضیح داده ام و در اینجا از بازگویی آن ها اجتناب می کنم.

با این توضیحات به شعار جدائی دین از دولت باز می گردم. رویکرد ضد کار مزدی برای استقرار یک دولت سکولار و دموکراتیک سرمایه داری مبارزه نمی کند. دعوت از توده های کارگر برای جایگزینی دولت موجود بورژوازی با چنان دولتی جزء لاینجزای سیاست، برنامه ریزی و پراتیک گروه هائی از طبقه سرمایه دار همراه با رفرمیسم راست و چپ درون و حاشیه جنبش کارگری است. اینانند که دقیقاً از سر دروغ و با هدف فریب توده های کارگر به این کار مبادرت می ورزند. ما با سرمایه مبارزه می کنیم و هیچ جزء از مبارزه ما، از مطالبات روز گرفته تا سازمانیابی و رژیم ستیزی و محتوای کار آگاهگرانه نمی تواند و نباید از زنجیره پیکار ضد سرمایه داری فاصله گیرد. هدف ما اصلاح دولت سرمایه داری نیست و القاء این نوع انتظار و خواست به توده های کارگر را گمراه سازی آشکار جنبش کارگری می بینیم. حتماً گفته خواهد شد و جمعیت انبوهی حتی برخی مدعیان تعلق به جنبش ضد سرمایه داری می گویند که یک دولت سکولار و دموکراتیک کمتر از یک دولت دیکتاتور هار دینی برای جنبش کارگری و برای رویکرد ضد کار مزدی این جنبش زیانبار و هلاکت آفرین است. این ادعا، ظاهری موجه و آراسته دارد اما از بیخ و بن اسیر باتلاق رفرمیسم است و واقعیت های زیادی را بکلی نادیده می گیرد یا از انظار دور می سازد. بحثی نیست که دولت دینی و دیکتاتور سرمایه موحش ترین و سبانه ترین ضربه را بر پیکر مبارزات طبقه کارگر و جنبش ضد سرمایه داری این طبقه وارد می سازد اما این بدان معنی نیست که دامنه یکه تازی اشکال دیگر دولت سرمایه علیه پیکار جاری کارگران و کمونیسم لغو کار مزدی طبقه کارگر محدود یا مهار شده و اسیر مرزبندی است. هر فرم دولت سرمایه داری برای خفه ساختن و قلع و قمع جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر ابزار، نهادها، راهکارها و ساز و کارهای ویژه خود را دارد. استفاده از این اهرم ها و ساز و برگ ها نیز مشروط به کارائی و برد تأثیر آن هاست و هر دولت سرمایه زیر هر

نام و نشان و پرچم و عنوان فقط تا جائی راهکارها و مکانیسم‌ها و نهادهای ویژه خود را به کار می‌گیرد و از توسل به نوع دیگر ساز و برگ‌ها و شیوه‌ها و ابزارها اجتناب می‌ورزد که به کارائی و قدرت تأثیر کارافزارهای مذکور امیدوار باشد. در غیر این صورت حتماً به هارترین هولناک‌ترین شیوه‌ها توسل خواهد جست. اگر بتواند با کمک اتحادیه‌های کارگری و وجود احزاب متعدد یا برخی آزادی‌های سیاسی، ماندگاری سرمایه‌داری را تضمین کند، به دولت دینی و دین دولتی و سببیت مذهبی نیاز چندانی نخواهد داشت، از تحمل عوارض نامیمون کار برد آن‌ها هم به دور خواهد ماند، اما اگر این راهکارها فاقد کارائی یا فاقد پایه‌های مادی برای اعمال باشند در آن صورت برای توسل به هر شکل از درندگی و توحش، از جمله هر نوع مذهبی دچار تردید نخواهد شد. نکته دوم اینکه ما بارها، به کرات و به مناسبت‌های مختلف تشریح کرده‌ایم که گفتگوی استقرار یک دولت دموکراتیک، سکولار و پای‌بند به حداقل حقوق انسانی و آزادی‌های سیاسی توده‌های کارگر در جوامعی مانند ایران و در دل وضعیت موجود جهان سرمایه‌داری، سوای توهم پردازی و سوای بخشی از توطئه گمراه‌بافی‌های بورژوازی علیه جنبش کارگری هیچ چیز دیگر نیست. پیداست که فاکتور موقعیت جنبش کارگری و توان اعمال قدرت طبقه کارگر در عرصه کارزار طبقاتی، همه‌جا تعیین‌کننده اصلی سیر ماجراها و رقم‌زننده واقعی ممکن بودن‌ها و نبودن‌ها خواهد بود. موضوعی که به نوبه خود یک پرسش اساسی را هم در مقابل ما قرار می‌دهد. این پرسش که اگر جنبش کارگری با صف آرائی و اعمال قدرت قادر است بورژوازی را از کاربرد سلاح دین به دور دارد چرا نباید برای حصول این هدف به حداکثر تلاش زدست‌زند و در همین راستا چرا نباید شعار جدائی دین از دولت را به یکی از قلمروهای مهم جنگ و ستیز خود تبدیل کند. این مسأله یک سؤال مهم است اما ما پاسخ آن را قبلاً در لا به لای همین نوشته طرح کرده و توضیح داده‌ایم. پاسخ این بود که جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر یک جنبش کیفرخواست علیه موجودیت سرمایه‌داری است و همه اهداف روز و آتی خود را در میدان پیکار با این نظام دنبال می‌کند. تأکید کردیم که به طور مثال در مورد آزادی‌های سیاسی، حقوق اجتماعی و امکانات رفاهی، نه راه‌سازش و مذاکره و مماشات با سرمایه‌داران را در پیش می‌گیرد و نه خود را به دار جایگزینی دولت روز سرمایه‌داری با نوعی دولت دیگر این نظام می‌آویزد. برای رسیدن به این آزادی‌ها، امکانات و حقوق، اسیر کارزار جایگزینی دیکتاتوری عریان با دولت دموکراتیک نمی‌گردد. برای رهائی از بربرمنشی سرمایه‌داری، راه استقرار مدنیت و دولت وفادار به مدرنیته بردگی‌مزدی را پیش روی خود قرار نمی‌دهد. فرار از فقر و فلاکت و سیه‌روزی منبعث از کار مزدوری را در قربانی‌دار و نادر قدرت پیکارش در پای معبد دولت رفاه سرمایه‌داری جستجو نمی‌نماید. هیچ‌کدام از این کارها را نمی‌کند و به جای همه این‌ها به سرمایه‌داری و به شالوده‌سلب این آزادی‌ها و حقوق و رفاه و امکانات از انسان‌ها توسط سرمایه‌داری حمله می‌برد. خواستار رفتن این دولت و آمدن دولت دیگر نمی‌شود، علیه هر نوع دولت بالای سر کارگران و جامعه می‌جنگد. عین همین مسأله در مورد گفتگوی جدائی دین و دولت هم صدق می‌کند. خود را به این شعار نمی‌آویزد، زیرا که طرح آن بر حقانیت دین و دولت مهر تأیید می‌کوبد، بالعکس با تمامی توان روز خود علیه سرمایه‌داری، علیه هر نوع توحش سرمایه‌داری، از جمله توحش دینی سرمایه‌داری می‌کند و این جنگ را با تدارک مداوم و تجهیز مستمر ضد کار مزدی قوای طبقاتی خود تا محو هر نوع دولت دنبال می‌نماید. جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر دنبال جایگزینی دولت دینی با دولت غیردینی نیست. در کارزار محو هر نوع دولت است، این کارزار را در هیچ شرائطی قابل تعطیل نمی‌داند. جزء ارگانیک مبارزه ضد سرمایه‌داری خود می‌داند و دنبال می‌کند. در پراتیک مستمر این مبارزه متناسب با قدرت متحد سازمان‌یافته طبقاتی موجودش به همان اندازه که سرمایه‌داری را عقب می‌راند، دولت‌ش را نیز زمینگیر می‌سازد و کاربرد دین یا هر سلاح دیگر توسط این دولت را آماج یورش خویش می‌گیرد. طبقه کارگر قرن‌هاست که در باتلاق پر تعفن آویختن به «انقلاب دموکراتیک» و سراب

جهنمی سکولاریسم، مدرنیسم، مدنیت و دموکراسی سرمایه داری خفه شده و از هستی ساقط شده است. ادامه این راه برای او، سوای ادای فریضه قربانی در پای معبد سرمایه به حساب نسل های آتی متولد نشده طبقه خویش هیچ چیز دیگر نیست.

دین نه فقط از سیاست قابل تفکیک نیست که طبقه سرمایه دار را هم نمی توان با شرط و شروط و شعار و اتویبافی از کاربرد سیاسی دین ممنوع ساخت. هیچ گوشه ای از دنیای سرمایه داری نمی توان یافت که مذهب به گونه ای و به شکلی سلاح قدرت، عصای دست، جزئی از ابزار شستشوی مغزی و اختناق آفرینی و سرکوب سرمایه علیه جنبش کارگری یا حتی وسیله تسویه حساب های درونی میان بخش های مختلف بورژوازی با هدف تحکیم بیشتر پایه های قدرت سرمایه نباشد. دولت های سرمایه داری در همه جای جهان، بالاخص، به موازات تشدید هر چه سهمگین تر تناقضات درونی سرمایه، حدت عمیق تر بحران های اقتصادی و آسیب پذیری ژرف تر و ژرف تر نظام بردگی مزدی، بسیار پرشتاب تر و سازمان یافته تر و برنامه ریزی شده تر به سوی استفاده از سلاح دین علیه جنبش کارگری جهانی گام بر می دارند. مذهب و به طور خاص اسلام، تاریخاً ظرف اعمال قدرت طبقات مسلط و همزمان سلاح دست اپوزیسیون های طبقه حاکم برای گمراه ساختن و به کجراه بردن مبارزات و اعتراضات توده های فرودست و زیر فشار استثمار بوده است. اسلام از آغاز تا امروز این نقش را داشته است. خلافت اموی، دستگاه قدرت عباسی، امارت سامانیان، سلطنت غزنویان، حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان و حتی شاهان مغول و تیمور اسلام را نهاد قدرت و سلاح حاکمیت فئودالیسم ایرانی کردند. در روزگار حکومت فئودالی این سلسله ها، نیروهائی مانند معتزله، خرمدینان، سیاه جامگان، اسماعیلیه، سربداران و دیگران هم از اسلام به عنوان ظرفی برای سوار شدن بر موج توهم توده های دهقان و پیشه ور و سایر فرودستان، منحرف ساختن مبارزات ضد فئودالی آن ها و تسویه حساب با حاکمان روز حداکثر بهره برداری را به عمل آوردند. فئودالیسم میلیتاریستی صفوی استفاده از اسلام در اعمال حاکمیت این نظام را به اوج رساند و شاهان زند و قاجار و سایرین نیز همگی سلاح قتاله اسلام، بارگاه قدرت مساجد و نقش بازی مراجع عظام را ساز و کار بسیار برا، کارا و مؤثر ادامه حیات نظم کهنه فئودالی کردند. با شروع قرن بیستم و شتاب فرایند انکشاف سرمایه داری سلاح مذهب هیچگاه از دست بورژوازی خواه در قدرت سیاسی سرمایه و خواه در اپوزیسیون فرو نیافتاد. «تولیت آستان قدس رضوی» که تا نیمه نخست دهه 40 خورشیدی مالک 400 ده از آبادترین روستاهای استان خراسان بود از همین سال ها به بعد همراه همه فئودال های سرمایه دار شده و راهی انباشت های عظیم سرمایه به یکی از غول های عظیم مالی و صنعتی کشور تبدیل شد. مراسم ماه محرم و سایر ایام سوگواری و اعیاد مذهبی دربار شاه نیز هیچ گاه از رونق باز نایستاد. شیون و ماتمی که دستگاه سلطنت بورژوازی در سوک آسیب های وارده به اسلام از سوی «مارکسیست های اسلامی»!! بر پای ساخته بود نیز هنوز در گوش خیلی ها آژیر می کشد. آثار سی و یک سال شلاق قهر و قتل عام و توحش و سببیت اسلامی دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز تا دنیا باقی است و تا انسانی بر روی این کره خاکی نفس می کشد از گرده تاریخ پاک نخواهد شد و از سینه ها زوده نخواهد گردید. به موازات همه اشکال توسل بورژوازی به اسلام برای اعمال حاکمیت و حمام خون مبارزات توده های کارگر همه جا شاهد آویختن اپوزیسیون های ارتجاعی بورژوازی به اسلام با هدف تسویه حساب با رقبای حکومتی نیز بوده ایم و هنوز هم هستیم. آنچه از دل تمامی این واقعیت ها فریاد می زند این است که دین نه فقط از سیاست قابل تفکیک نیست که بورژوازی مستقل از اینکه در قدرت سیاسی باشد یا در اپوزیسیون یا هر جهنم دیگر، به هر حال «دیانت وی عین سیاست و سیاستش عین دیانتش» می باشد. نمی توان به طبقه سرمایه دار گفت حاکم باش اما لطفاً دین را کنار بگذار! درست به همان سیاق که نمی توان به این طبقه گفت حکومت کن اما «تفنگت را زمین بگذار» اگر قرار است سلاح دین از دست

سرمایه گرفته شود باید سرمایه داری را نابود کرد و تا زمانی که سرمایه داری هست، به همان میزان می توان از صدمات مهلک و زخم های کاری سلاح دین وی در امان ماند که زیر فشار قدرت پیکار ضد سرمایه داری توده های طبقه کارگر زمینگیر شده و امکان بکارگیری این سلاح قتاله را از دست داده باشد.

عده ای می گویند که در شرایط کنونی تاریخ، به این دلیل که بورژوازی به هیچ وجه منادی شعار جدائی دین از دولت نیست، پس جنبش کارگری و به ویژه جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است که باید آن را بردارد!! اینان بر همین اساس اصرار دارند که هر کجا چنین شعاری فریاد می شود، حتماً کارگرانی هستند که دست به کار معماری سنگر ضد کار مزدی هستند!! این حرف از همه لحاظ نادرست است. اولاً بورژوازی در هیچ کجای تاریخ به هیچ کس هیچ تعهدی نسپرده است که برای رسیدن به اهداف خود از این شعار یا هر شعار دیگری به هر نوع سوء استفاده دلخواه دست نزند. طبقه ای که می تواند کمونیسم را ظرف برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار، ابزار حاکمیت سرمایه و سلاح قتل عام هر اعتراض ضد سرمایه داری کارگران در نیمی از جهان سازد چرا نمی تواند برای تسویه حساب با رقبای سیاسی درون طبقه خود، برای تحمیق کارگران و برای حصول هر هدف ضدانسانی دیگر بیرق لائیتسه برافرازد و ساز جدائی دین از دولت ساز کند. آنچه برای هر بخش بورژوازی اساسی و حیاتی است به دست داشتن سکان قدرت برای احراز نقش مسلط در برنامه ریزی کار و تولید سرمایه، دفاع از موجودیت نظام بردگی مزدی و تحمیل این نظام بر توده های کارگر است. آنچه هم که برای او بکلی بی تفاوت است نوع سلاح و راهکاری است که برای رسیدن به این هدف انتخاب می کند. در این گذر دین برایش همان نقشی را دارد که شعار بافی دروغین بی دینی می تواند داشته باشد. به همان میزان مدافع اسلام ناب محمدی می گردد که منادی ترفندباز جدائی دین از دولت می شود. همین الان گروه های زیادی از طبقه بورژوازی ایران زیر نام چپ یا راست فریاد جدائی دین از دولت سر می دهند. بسیار رساتر و نیرومندتر از هر کارگری هم سر می دهند. این سخن که بورژوازی در دوره کنونی تاریخ اصلاً حاضر به طرح شعار جدائی دین از دولت نیست حتی با واقعیت های مشهود پیش روی ما نیز کاملاً در تناقض قرار دارد، مگر اینکه طرفداران این نظر، جریاناتی از نوع اکثریت فدائی، حزب توده، جمهوری خواهان لائیک، گروه های متعدد سلطنت طلب و ناسیونالیست و سایر دار و دسته های مشابه را همه و همه لباس کارگر به تن کنند و در درون جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر جاسازی نمایند!!! باز هم چه بسا مدعیان این نظریه استدلال کنند که این گروه ها دروغ می گویند. این شعار را سر می دهند اما بدان عمل نخواهند کرد، یا مثلاً دین آسمانی را با نوعی دین زمینی و ایدئولوژی حزبی جایگزین خواهند کرد. در پاسخ این استدلال حرف ما این است که «جانا سخن از زبان ما می گوئی» بحث ما نیز این است که دروغ می گویند اما از قبول واقعیت دروغگوئی احزاب مذکور چه نتیجه ای می خواهیم بگیریم؟ اینکه پس طبقه کارگر و جنبش ضد سرمایه داری او باید خواستار جایگزینی دولت دینی سرمایه توسط دولت لائیک نظام بردگی مزدی گردد!! این دقیقاً بخشی از همان تئوری بافی های ضد کارگری رفرمیسم چپ و طیف احزاب یا جریانات متعلق به آن است. اینان سالیان دراز در گوش کارگران خوانده اند که بورژوازی ظرفیت دموکراسی خواهی خود را از دست داده است و حال نوبت پرولتاریاست که پرچم بر زمین افتاده بورژوازی را بلند کند و انقلابات دموکراتیک و مدنیت و سکولاریسم سرمایه داری را به سرمنزل مقصود برساند. این حرف اگر چه از شدت تمسخر به طنز می ماند اما فراموش نکنیم که هنوز هم برای بسیاری از محافل و احزاب مدعی چپ و نمایندگی طبقه کارگر!!! حکم آیات آسمانی را دارد.

تا اینجا همه گفتگوی ما این بود که آنچه پرولتاریا دنبال می کند و جزء ارگانیک مبارزه روز خود می داند نه جدائی دین از دولت که تعرض علیه سرمایه در همه عرصه های حیات اجتماعی از جمله قدرت سیاسی سرمایه و ادامه پیکار برای

نابودی کامل هر نوع دولت و هموارسازی راه استقرار سازمان سراسری شورائی کار و مدنیت کمونیستی و ضد کار مزدی است. در تکمیل این بحث باید تأکید کنم که مبارزه وسیع علیه مذهب، هر نوع مذهب نیز جزء لایتجزای همین پیکار است. ما نه فقط جدائی دین از دولت را حلال هیچ مشکل طبقه کارگر نمی دانیم که وجود دین به هر صورت و در هر شکل را نیز معضلی بزرگ برای بشریت تلقی می کنیم. مبارزه ما علیه سرمایه مبارزه علیه هر نوع مذهب نیز هست. وقتی که ما از پروسه آگاهی، از ارتقاء هستی خودجوش ضد سرمایه داری کارگران به هستی آگاه ضد کار مزدی، از تسری نقد کمونیستی و لغو کار مزدی عینیت موجود سرمایه داری به هستی بیدار، بصیر و آگاه طبقه کارگر صحبت می کنیم، وقتی که این آگاهی را سلاح حیاتی پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر می بینیم، پیداست که نقد ضد کار مزدی هر نوع مذهب را نیز جزء لایتجزائی از همین فرایند آگاهی و آگاه شدن توده های کارگر اعلام می داریم. مذهب، گواه جهل و فروماندگی انسان و متضمن سقوط او از آزادی، اختیار و اعتبار انسانی خویش است. مذهب سد راه مبارزه طبقاتی است، سلاح دست طبقات حاکم برای سلاخی و کشتار کارگران و همزمان ظرفی برای کجراه بردن مبارزات آنان است. دین و دولت هر دو جزء لایتجزای سرمایه اند. باید علیه سرمایه، علیه دولت و علیه دین مبارزه کرد و سوء استفاده هر اپوزیسیون فرصت طلب بورژوازی از شعار جدائی دین از دولت را هم افشاء ساخت.

ناصر پایدار

ژوئیه 2010